

نقدی بر کتاب خاطرات شفاهی دکتر سید حسین نصر

آلزایمر پهلوی

یونس فردوس

روزنامه‌نگار

تطهیر پهلوی از آن اتفاقاتی است که خیلی نرم و آرام در حال شدن است. اتفاقی که در بوق نمی‌شود و مانند تزریق خیلی آرام در حال صورت گرفتن و پیگیری است. ظاهراً عده‌ای از سر خیرخواهی (با نیت روایت منصفانه تاریخ) یا از روی تعصب به دورانی که پشت سر گذاشته شده دست به چنین تحریری در تاریخ می‌زنند. هرچند در مرور تاریخ باید روایت همه طرف‌های درگیر در ماجرا خوانده شود تا نتیجه درستی حاصل شود و این طور نیست بگوییم که دوران پهلوی همه روشنی بوده و سیاهی نداشته یا برعکس، بلکه باید سیاهی آن به مقداری که بوده ضریب داده شود و اگر نقطه قوتی نیز هست به همان میزان نشان داده شود.

تطهیر پهلوی اتفاقی است که به سادگی نمی‌توان از کنار آن رد شد و اگر درست مرور کنیم می‌بینیم طی سال‌های اخیر روایت‌هایی در زمینه تاریخ شفاهی تولید می‌شود که شاید به عنوان روایت آلترناتیو بتوان از آنها اسم برد، ولی اتفاقی که در پایان با آنها رقم می‌خورد چیزی جز سفیدنمایی دوران پهلوی و شخص محمدرضا پهلوی نیست. در حالی که کافی است بین مردم کوچه و بازار رفت و آمد کنیم تا روایت دقیق را از زبان آنها بشنویم و شاید بتوان گفت سینه‌های آنها بهتر از هر کتابخانه‌ای روایت روزهای پهلوی را در خود نگه داشته است. یکی از آثاری که شاید بتوان آن را به عنوان یکی از همین کتاب‌ها معرفی کرد کتاب «حکمت و سیاست» خاطرات دکتر سیدحسین نصر به کوشش حسین دهباشی از مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر است که چندسال پیش با همکاری کتابخانه ملی ایران منتشر شده است. اثری که شاید بر اثر مرور زمان یا فراموشی گوینده یا شاید هم از باب خوش خدمتی به خاندان سلطنتی مملو از روایت‌های مغشوش است. روایت‌هایی که در آن دکتر نصر نگارش

کتاب غرب‌زدگی جلال آل‌احمد را هم به خود نسبت می‌دهد و ماجراهایی را تعریف می‌کند که برخی از آنها تکذیب شده، برای نمونه ماجرای دیدارش با رئیس‌جمهور اسبق که از سوی دفتر او این دیدار تکذیب می‌شد. حال در ادامه چند روایت از این کتاب را با هم مرور می‌کنیم.

در ماجرای تبعید امام خمینی از عراق به فرانسه، سیدحسین نصر ماجرا را این‌طور روایت می‌کند: «وقتی آیت‌ا... خمینی خواستند از عراق بروند صدام از شاه می‌پرسد که آیا من بگذارم یا نه؟ شاه هم می‌گوید هر چه خودشان خواستند شما ممانعت نکنید. نمی‌دانم شما یادتان هست یا نه؟ شب خیلی قابل توجهی بود. آیت‌ا... خمینی با همراهانشان می‌خواستند اول بروند کویت، می‌آیند به مرز کویت، سفیر وقت ایران در کویت نمی‌دانم عقلش کجا بود و در صندوق خانه گذاشته بود؛ می‌رود به امیر کویت می‌گوید که ایشان را راه ندهند، این خبر که به تهران می‌رسد به شاه اطلاع

می‌دهند. شاه خیلی عصبانی می‌شود و فوراً خیلی تند می‌گوید به سفیر بگویید این فضولی‌ها را نکنند و به امیر بگویید که اگر خواستند بیایند کویت حتماً بیایند، ولی تا وقتی آن خبر آمد و رفت و برگشت و اینها، آیت‌ا... خمینی تصمیم می‌گیرند که اصلاً برگردند و صاف می‌آیند به فرودگاه بغداد و شب لابد در چند ساعت راندن از مرز کویت تا فرودگاه بغداد به نحوی طیاره تهیه کرده بودند، می‌گویند ژیسکار دیستن تهیه کرده بود، خدا می‌داند، من نمی‌دانم کی تهیه کرده بود، من آن چیزها را اصلاً وارد نیستیم. ایشان می‌آیند به فرانسه.»

این در حالی است که خروج اجباری امام خمینی (ع) از عراق به دستور محمدرضا پهلوی از مشهورات تاریخی است. همچنین ابراهیم یزدی و دکتر حسن حبیبی هر دو در خاطرات خود درباره تهیه بلیت سفر به پاریس اشاراتی کرده‌اند، ولی سیدحسین نصر این ماجرا را فراموش می‌کند و آن را به رئیس‌جمهور وقت فرانسه نسبت می‌دهد. «وقتی ایشان در ترکیه بودند، رفته بودند در شهری به نام بورسا که از شهرهای قدیمی خیلی زیبای ترکیه است که در ترکیه آسیایی است نه طرف استانبول؛ در واقع از طرف استانبول که می‌آییم به آنکارا یک‌ذره جنوب‌تر از آن جاده است و یک خیلی خیلی قشنگ. می‌گفتند تپه‌های خیلی زیبا دارد و منطقه خوبی دارد. یک خانه خیلی محترمانه که الان هم هست برایشان گذاشته بودند، ایشان (منظورم امام خمینی است) گفتند که خب اینجا منظره‌اش خوب است، ولی من از نان اینجا خوشم نمی‌آید و از ایران برایشان نان می‌فرستادند. می‌گویند با طیاره نیروی هوایی ارتش می‌فرستادند به ترکیه.»

این نیز بخش دیگری از یکی از روایت‌های سیدحسین نصر است که در کتاب به آن اشاره شده و احتمالاً هر خواننده منصفی با کمترین میزان اطلاعات تاریخی بداند که این نه با مشرب امام خمینی (ره) سازگار است و نه سند و گزارشی در تاریخ درباره آن دیده شده است و ادعای کذب است که از سوی مسؤول دفتر فرح پهلوی مطرح شده است. حتی وقتی به نحوه رفتار ساواک و شاه با مخالفان حکومتش نگاه می‌کنیم این ادعا تا حدودی عجیب و باورنکردنی به نظر می‌رسد که شاه برای رهبر گروهی از معترضان سیاسی، با هواپیمای ارتش نان پخت ایران بفرستد!

«آیت‌ا... خویی یک‌وزنه خیلی خیلی سنگین فقهی و دینی بود. در این جلسه ایشان چه گفت؟ این موضوع که الان می‌گویم خیلی خیلی حساس است. من واقعاً اصلاً نمی‌خواهم این موضوع را بگویم برای این‌که یک‌عده را ناراحت خواهد کرد، خیلی سال هم از آن گذشته، در عین حال هم نمی‌شود نگفت چون یک حقیقت تاریخی است. همه چهارزانو پهلوی آیت‌ا... خویی روی زمین نشسته بودیم، اتاق کوچک خیلی محقری بود. بعد از سلام و علیک، ایشان اول یک انگشتر به شهبانو داد و گفت این را بدهید برای حفاظت از پادشاه. بعد هم گفت پیام من این است، دستش را زد به



عمامه‌اش که روی سرش بود و گفت «به شاه بگویید عمامه ما علما را بگیرید و ببندید به لوله تفنگ‌های ارتش ایران». یعنی اتحادی پیدا شود بین علما حکومت ایران و نگذارید که همه نظام به هم بخورد...» این روایت سیدحسین نصر هم مربوط به سفر فرح پهلوی به عراق است که در آن سفر با صدام حسین دیدار کرده بود. اما آنچه واقعیت دارد عدم هماهنگی قبلی این دیدار است. دیداری که به صورت ناگهانی سبب غافلگیر شدن آیت‌ا... خویی شده و در واقع ایشان را در عمل انجام شده قرار داده بودند. حتی برخی منابع درباره کیفیت این دیدار نوشته‌اند که مرحوم خویی به صورت خوابیده این دیدار را انجام داده بودند و ماجرای نقل قول سیدحسین نصر زیرسؤال است. درباره انگشتر هم ظاهراً به درخواست فرح پهلوی آن انگشتر اهدا شده بود و روایت سیدحسین نصر مانند اغلب روایت‌های کتاب بالا مخدوش و فاقد اعتبار است.

در مجموع به نظر می‌رسد کتاب حکمت و سیاست دچار نوعی آلزایمر است. به همین خاطر روایت‌هایی را از تاریخ برای مخاطب بیان کرده که بسیاری از آنها از محک‌های تاریخی است، اما انکار آنها توسط یکی از اعضای دربار پهلوی مایه تعجب است!



کتاب حکمت و

سیاست دچار نوعی

آلزایمر است. به همین

خاطر روایت‌هایی را

از تاریخ برای مخاطب

بیان کرده که بسیاری از

آنها از محک‌های تاریخی

است، اما انکار آنها

توسط یکی از اعضای

دربار پهلوی مایه

تعجب است!